

تنها مسیر برای زندگی بهتر ج ۲۰

پناهیان: چه کسی می‌تواند برنامه «زندگی بهتر» را «اجرا» کند؟ شرط زندگی و انتخاب همسر بهتر، کلان‌نگری در زندگی است/ «نگاه از بالا به زندگی» شرط فردی، و «ولایت» شرط اجتماعی زندگی بهتر است/ ولایت یعنی «از بالا تعادل را در جامعه ایجاد کردن»/ روزی که همه بفهمند ولایت شرط زندگی بهتر است، روز ظهور خواهد بود +صوت

باید بچه‌ها را طوری رشد بدهیم که بتوانند از بالا به زندگی نگاه کنند. در هفت سال دوم زندگی (یعنی از هفت تا چهارده سالگی) باید مراحل از بالا نگاه کردن را به بچه‌ها یاد داد، نه تنها در مدرسه، بلکه حتی این کار را از مهد کودک باید شروع کرد. با اینکه این زمان، دوران جزئی‌نگری بچه‌هاست ولی باید از همین سن شروع کنیم و از بالا نگاه کردن را به آنها یاد بدهیم. امام صادق (ع) می‌فرمایند: بهترین جوانان، جوانانی هستند که مثل پیرمردها از بالا به زندگی نگاه کنند

حجت الاسلام علی‌رضا پناهیان که در رمضان گذشته با موضوع «**تنها مسیر - راهبرد اصلی در نظام تربیت دینی**» سخنرانی کرد و مورد استقبال جوانان قرار گرفت، امسال قرار است به مدت ۳۰ شب در مسجد امام صادق (ع) میدان فلسطین به موضوع «**تنها مسیر برای زندگی بهتر**» بپردازد و به سوال «چگونه یک زندگی بهتر داشته باشیم؟» پاسخ دهد. در ادامه فرازهایی از **بیستمین جلسه** این سخنرانی را می‌خوانید:

اشتباه است که فکر کنیم ضرورت ندارد دینداران، زندگی بهتر داشته باشند! / مرور مجدد «چهار رکن زندگی بهتر»

- گفتیم زندگی همان‌طور که نزد آدم‌ها عزیز و محترم است نزد خداوند متعال هم عزیز و محترم است. خداوند دوست دارد که ما خوب زندگی کنیم و ما نباید از خوب زندگی کردن، صرف‌نظر کنیم. این تلقی غلط است اگر فکر کنیم که خداوند می‌خواهد آخرت ما را آباد کند و نمی‌خواهد زندگی ما را آباد کند! و این تلقی هم غلط است اگر فکر کنیم که ضرورتی ندارد دینداران، زندگی بهتر داشته باشند!
- ما یک تعریفی از «زندگی» ارائه دادیم که اکثر آدم‌ها بتوانند بر سر آن توافق کنند. آن تعریف که چهار رکن اصلی داشت، این بود که: زندگی عبارت است از تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌ها (علاقه‌های گزینش شده و مدیریت شده) و در کنارش، زندگی فرآیندی برای پذیرش محدودیت‌هاست و همه اینها در بستر مقدرات الهی است (نه در یک فضای تصادفی)
- بر اساس چهار رکن اساسی زندگی که در تعریف بیان کردیم، زندگی بهتر نیز چهار رکن یا ویژگی مهم دارد. یکی اینکه زندگی بهتر با تلاش و تکاپو همراه است؛ نه با زرنگ‌بازی و تنبلی. یعنی عنصر تلاش و تکاپو در زندگی بهتر، قوی است و البته این تلاش باید با یک برنامه درست باشد.
- ویژگی دیگر زندگی بهتر این است که علاقه و محبت در این زندگی خیلی بالا باشد، و انسان پرحرارت و عاشقانه زندگی کند. زندگی بدون گرمای علاقه، زندگی بهتر نیست. البته اگر این علاقه به چیز پوچ و بی‌ارزشی باشد، آدم بعد از مدتی سرش به سنگ خواهد خورد. ولی اگر این علاقه به چیزی باشد که روز به روز بیشتر شود و آدم را گرم‌تر کند، زندگی او بهتر خواهد شد.

- ویژگی بعدی زندگی بهتر این است که انسان محدودیت‌ها را درست و به‌موقع بپذیرد و «محدودیت‌های درست و به‌جا» را بپذیرد. اگر آدم محدودیت‌های نادرست و ناب‌جا را بپذیرد، یا اگر محدودیت‌های به‌جا را دیر بپذیرد، زندگی‌اش بهتر نخواهد بود.
- ویژگی یا رکن بعدی زندگی بهتر هم این است که مقدرات الهی با ما همراهی کنند.

شرایط لازم برای ورود به زندگی بهتر چیست؟ / آیا هر کسی می‌تواند برنامه زندگی بهتر را اجرا کند؟

- معلوم است که ما برای رسیدن به زندگی بهتر نیاز به یک برنامه داریم که درباره این برنامه، در جلسات بعدی بحث خواهیم کرد. اما قبل از پرداختن به برنامه، می‌خواهیم درباره این صحبت کنیم که «شرایط لازم برای ورود به زندگی بهتر چیست؟» آیا هر کسی می‌تواند برنامه زندگی بهتر را بگیرد و اجرا کند و موفق شود؟
- برای ورود به زندگی بهتر، دو شرط اساسی وجود دارد: یک شرط فردی و یک شرط اجتماعی. البته ما شرایط مختلف فردی و اجتماعی را خلاصه کرده‌ایم و از میان همه شرایط مورد نیاز، دو شرط اساسی (یک شرط فردی و یک شرط اجتماعی) را که از همه مهمتر است، بیان می‌کنیم تا زیاد وارد جزئیات نشویم و بحث‌مان زیاد پیچیده نشود.

شرط فردی برای ورود به زندگی بهتر «از بالا نگاه کردن به زندگی» است

- **شرط فردی اینکه انسان به زندگی بهتر برسد و یک برنامه خوب را بتواند اجرا کند، این است که در زندگی کلان‌نگر باشد و از بالا به زندگی نگاه کند. کسی که در جزئیات زندگی غرق شود، اگر برنامه خوبی هم به او بدهید، یا نمی‌پذیرد یا اگر بپذیرد و اجرا کند، نتیجه خوبی نمی‌گیرد.**
- به عنوان مثال، وقتی معمار می‌خواهد نقشه یک ساختمان را طراحی کند، قبل از هر چیز، اول به دنبال نقشه کلی زمین است تا شمال و جنوب جغرافیایی و موقعیت آن زمین نسبت به کوچه و خیابان را پیدا کند. این یک نوع «از بالا نگاه کردن» یا کلان‌نگری به مسأله است که برای برنامه‌ریزی در هر کاری، لازم و ضروری است و الا آن کار درست انجام نخواهد شد.

چرا فهم گذرا بودن دوره رفیق‌بازی برای برخی جوان‌ها سخت است؟

- خیلی‌ها غرق در جزئیات زندگی هستند و حاضر نیستند از بالا به زندگی خودشان نگاه کنند. مثلاً در دوران دبیرستان بعضی از بچه‌ها در یک شرایطی، خیلی شدید به همدیگر وابسته می‌شوند، مثلاً گاهی یک آقا پسر، یک آقا پسر از هم‌کلاسی‌های خودش را دوست دارد و به او وابسته شده و می‌خواهد هر روز او را ببیند و با هم باشند. گاهی جوان‌ها درباره این علاقه‌مندی از بنده سؤال می‌کنند و بعضاً خدمتشان عرض می‌کنم: «این دوره‌ای است که می‌گذرد، و بعداً خودت به این رفیق‌بازی‌ها می‌خندی!» منتها بعضی جوان‌ها آن قدر به صورت جزئی، درگیر این ماجرا شده‌اند که اصلاً نمی‌توانند این حرف را بشنوند و متوجه شوند. وقتی به یک جوان بگویید: «این دوره رفیق‌بازی گذرا است» اگر او حاضر شود این سخن شما را بشنود، یعنی این جوان می‌تواند از بالا به زندگی خودش نگاه کند و کلان‌نگر باشد.

چه کسی می‌تواند انتخاب همسر خوب داشته باشد؟/ کسی که به جریان انتخاب همسر و به علایقش، از بالا نگاه کند

- چه کسی می‌تواند زندگی خودش را بهتر کند؟ کسی که از نظر فردی بتواند از بالا به زندگی نگاه کند. چه کسی می‌تواند انتخاب همسر خوب داشته باشد؟ کسی که بتواند به جریان انتخاب همسر و شور و اشتیاق و احساسات و علایقش، از بالا نگاه کند.
- یک جوانی به همراه مادرش -در دانشگاه- پیش بنده آمده بودند. مادر آن جوان به بنده می‌گفت: ما به این پسر خودمان می‌گوییم که بیا برای تو خواستگاری برویم، ولی او می‌گوید: «اول خودتان بروید یک کسی را انتخاب کنید و صحبت کنید، بعداً من بیایم» ولی ما به او می‌گوییم: «ما که نمی‌دانیم تو چه کسی را می‌پسندی؟ ما چند نفر را نشان می‌کنیم و تو بیا و ببین» او می‌گوید: «شما بروید بحث کنید و شرایط او را بی‌رسید و به من بگویید، تا من ببینم که واقعاً ما با هم تناسب داریم یا نه؟ اگر تناسب داشتیم، بعداً من جلو بیایم» گفتیم: «خب، حرف پسر شما که عاقلانه است. مادرش می‌گفت: «من می‌گویم که او بیاید و طرف را ببیند، شاید پسندید و دلش گرفت و دیگر این شرایط و سختگیری‌هایش را کنار گذاشت!» و آن آقا پسر هم می‌گفت: «من می‌ترسم بروم و به یک دلیلی از آن خانم خوشم بیاید، اما واقعاً آن خانم مصلحت من نباشد» معمولاً گرفتاری پدر و مادرها این است که «چرا پسرشان یا دخترشان به حرف آنها گوش نمی‌دهد و خودش یک کسی را می‌پسندد و دیگر به عقلانیت پدر و مادر هم توجه نمی‌کند!» ولی در این ماجرا، مسأله برعکس بود.
- چه کسی می‌تواند زندگی بهتر داشته باشد؟ کسی که بتواند از بالا نگاه کند. چه کسی می‌تواند درست برنامه‌ریزی کند؟ کسی که از بالا نگاه کند. مثلاً در زمین ورزش، آن مربی‌ای موفق است که بتواند از بالا به بازی نگاه کند و کلان‌نگر باشد نه جزئی‌نگر. در بازی شطرنج هم همین‌طور است. یک شطرنج‌باز حرفه‌ای به این نگاه نمی‌کند که الان حریف من، می‌تواند سرباز یا فیل مرا بزند! بلکه آن فرایند کلی که در نهایت می‌خواهد به آن برسد را نگاه می‌کند و اگر چند تا سرباز را از دست بدهد، برایش مهم نیست چون در چند حرکت بعدی حریفش را مات خواهد کرد. به‌خاطر اینکه یک نقشه کلی دارد و کلان‌نگر است.

لازمه موفقیت در اجرای برنامه زندگی بهتر، این است که زندگی را از بالا نگاه کنی / «کلان‌نگری» ریشه بدبختی‌های انسان را می‌سوزاند

- اگر بخواهی یک برنامه خوب برای زندگی بهتر پیدا کنی و این برنامه را اجرا کنی و موفق باشی، لازمه‌اش این است که یک‌مقدار زندگی را از بالا نگاه کنی. این از بالا نگاه کردن، ریشه بدبختی‌ها و بی‌چارگی‌های آدم را از بین می‌برد. شاید به جای این عبارت «از بالا نگاه کردن» تعابیر دیگری هم بتوان استفاده کرد؛ مثلاً عقلانیت یا بصیرت یا «اولوالالباب بودن»
- شرط فردی بر خورداری از زندگی بهتر این است که تو آماده باشی زندگی را از بالا نگاه کنی. البته اگر خیلی از بالا نگاه کنی که از اولیاء خدا خواهی بود و آن وقت قطب‌نمای وجودت راه را به تو نشان خواهد داد. می‌توان گفت فرق اولیاء خدا با بقیه مردم در این است که آنها فوق‌العاده از بالا -به همه چیز- نگاه می‌کنند.

دلیل افسردگی و افت تحصیلی برخی جوانان پس از ورود به دانشگاه / کسی که از بالا به زندگی نگاه نکند و غرق جزئیات شود، نمی‌تواند مشکلاتش را حل کند

- کسی که از بالا به زندگی نگاه نکند و در جزئیات زندگی غرق شود، نمی‌تواند مسائل زندگی خودش را حل کند و نمی‌تواند به زندگی بهتر برسد. بعضی‌ها اصلاً از بالا به زندگی نگاه نمی‌کنند. مثلاً بعضی‌ها خودشان را می‌کشند که در یک رشته درسی خاصی، در دانشگاه قبول شوند، ولی انگیزه درستی در این کار ندارند. مثلاً انگیزه یک کسی ممکن است این باشد که «پزشک بشود تا جلوی فامیل و آشنا کم نیورد»
- بسیاری از کسانی که با انگیزه‌های دقیق، رشته تحصیلی یا مسیر رفتن به دانشگاه را انتخاب نمی‌کنند، بعد از اینکه در کنکور قبول می‌شوند، در دانشگاه دچار افت تحصیلی می‌شوند و می‌گویند: «اصلاً دیگر نمی‌توانم درس بخوانم» خیلی‌ها هم دچار افسردگی می‌شوند. برای اینکه اینها تا همین جا به زندگی نگاه کرده بود که «من در کنکور قبول بشوم!» و دیگر به بقیه‌اش کاری نداشتند. لذا بعد از قبولی در کنکور، وارد یک خلأ می‌شوند. چون روح انسان بسیار بزرگ است و به کم قانع نمی‌شود، لذا انسان یک‌دفعه‌ای با خلأ انگیزه مواجه می‌شود.

باید به بچه‌ها یاد بدهیم از بالا به زندگی نگاه کنند / امام صادق (ع): بهترین جوانان، جوانانی هستند که مثل پیرمردها از بالا به زندگی نگاه کنند

- باید بچه‌ها را طوری رشد بدهیم که بتوانند از بالا به زندگی نگاه کنند. در هفت سال دوم زندگی (یعنی از هفت تا چهارده سالگی) باید مراحل از بالا نگاه کردن را به بچه‌ها یاد داد، نه تنها در مدرسه، بلکه حتی این کار را از مهد کودک باید شروع کرد. با اینکه این زمان، دوران جزئی‌نگری بچه‌هاست ولی باید از همین سن شروع کنیم و از بالا نگاه کردن را به آنها یاد بدهیم.

- تا حالا پیش کسی که از بالا نگاه می‌کند، رفته‌ای تا با او مشورت کنی؟ هر دردی را با او مطرح می‌کنی، او لبخند می‌زند و می‌گوید: «بله، این مسائل معمولاً هست! ولی دوره‌اش می‌گذرد!» شما هم اگر بتوانید همین نگاه از بالا را به زندگی داشته باشید، بسیاری از مسائل و مشکلات زندگی، اصلاً برای شما مسأله محسوب نمی‌شود، بلکه فقط نحوه برخورد شما با این مسأله‌ها باقی می‌ماند و برایتان مهم خواهد بود.

- امام صادق (ع) می‌فرماید: «خَيْرُ شُبَّانِكُمْ مَنْ تَشَبَهَ بِكُهُولِكُمْ» (معانی الاخبار/ ۴۰۱) بهترین جوانان شما، جوانانی هستند که مثل پیرمردها به زندگی نگاه کنند؛ نه اینکه مثل پیرمردها نشاط نداشته باشند! اتفاقاً پیرمرد خوب کسی است که نشاطش مثل جوانان باشد. حضرت امام (ره) نشاط جوان‌های ۱۸ ساله را داشت، و اصلاً زبان و ادبیات ایشان هم نشاط ادبیات ۱۸ ساله‌ها را داشت.

محاسبه نفس؛ راه حلی برای از بالا نگاه کردن / «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ» نه «اعمالکم»! / محاسبه نفس یعنی «چرا این کار را کردم؟» نه «چه کار کردم؟»

- پس شرط فردی برای زندگی بهتر، از بالا نگاه کردن است. حالا جا دارد یک راه حل هم برای از بالا نگاه کردن ارائه دهیم. امام صادق (ع) می‌فرماید: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ» (کافی/ ۱۴۳/۸) خودتان را محاسبه کنید. قدم اول برای از بالا نگاه کردن، این است که «من

چرا این کار را انجام دادم؟» یا «من چرا به این چیز علاقه دارم؟» یا «من چرا در این مواقع خوشحال یا ناراحت می‌شوم؟» یا «من چرا از دست فلانی این قدر عصبانی می‌شوم؟» این سؤالات را باید از خودت بپرسی و جوابش را پیدا کنی.

• «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ» یعنی نفس خودت را در کنار هر عملی محاسبه کن، لذا فرمود: «حاسبوا اعمالکم!» یعنی فرمود اعمال خودت را محاسبه کن، بلکه فرمود نفس خودت را محاسبه کن. و الا تو که خودت می‌دانی چه عمل‌هایی انجام داده‌ای یا چه احساسات و عواطفی داری! محاسبهٔ نفس یعنی اینکه از خودت بپرسی: «من چرا این طوری هستم؟»

• واقعاً اهل بیت (ع) معتقدند که ما در وجود خودمان استاد راهنما داریم، لذا به ما فرموده‌اند که «شما بروید محاسبهٔ نفس کنید؛ جوابش را خودتان پیدا خواهید کرد» آن قدری که اهل بیت (ع) فرموده‌اند: «خودت را محاسبه کن» و بر این مسأله تأکید کرده‌اند، آن قدر تأکید نکرده‌اند که «پیش یک استاد بروید» چون در صورت محاسبهٔ نفس، استاد وجود خودت فعال خواهد شد. تأکید اهل بیت (ع) بر محاسبهٔ نفس به حدی است که می‌فرمایند: «لَيْسَ مَنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ» (کافی/ ۲/ ۴۵۳) اگر هر روز خودت را محاسبه نکنی، دیگر از ما اهل بیت (ع) نیستی (دوست ما نیستی)

ولایت، شرط اجتماعی رسیدن به زندگی بهتر است/ تا ولایت بر جامعه حاکم نباشد، جامعه بستر لازم برای زندگی بهتر را فراهم نخواهد کرد

• شرط فردی برای زندگی بهتر را گفتیم، اما شرط اجتماعی رسیدن به زندگی بهتر چیست؟ شرطش این است که جامعه، زمینهٔ رسیدن به زندگی بهتر را ایجاد کند. اما شرایط اینکه جامعه این کار را انجام دهد چیست؟ در اینجا خیلی می‌شود بحث کرد، اما در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که باید «ولیّ الله الاعظم بر جامعه حاکم باشد»؛ یعنی شرطش ولایت است. و الان که امام زمان (ع) غائب است، به همان نسبتی که جامعه تحت اشراف یک فرد باتقوا و عادل و عالم قرار بگیرد، به همان نسبت به سمت پیشرفت و زندگی بهتر حرکت می‌کنیم. به شرطی که مردم و مسئولان همراهی کنند.

• الان در جامعه ما - مردم دارند همراهی می‌کنند ولی دربارهٔ مسئولان نمی‌دانم چه باید گفت؟! دوست و دشمن از بیرون که جامعه ما را می‌بینند، تعجب می‌کنند و می‌پرسند: چرا مسئولین سیاسی شما این طوری هستند و زیاد همراهی نمی‌کنند؟ مثلاً آقای سید حسن نصرالله رسماً در کنفرانسی که در به صورت زنده، در جهان پخش می‌شد، اعلام کرد که مقام معظم رهبری در ایران غریب است و حرف او را زیاد گوش نمی‌کنند!

• اگر از بالا نگاه کنید، خیلی راحت این مسأله را متوجه خواهید شد که تا وقتی ولایت بر جامعه حاکم نباشد، جامعه بستر لازم برای زندگی بهتر را فراهم نخواهد کرد.

ولایت مثل بهار است که سعی می‌کند ما از دورن شکفته شویم

• در چند کشور غربی و حتی در بین محیط‌های ضد انقلابی، وقتی ولایت را توضیح داده‌ام، دیده‌ام که آنها نسبت به برخی افرادی که در داخل کشور خودمان هستند، خیلی راحت‌تر این حرف‌ها را می‌پذیرند. به آنها عرض می‌کردم که: «معنای ولایت این نیست که

ولایت حرف‌هایی را به ما تحمیل کند و ما بپذیریم و بگوییم «چشم»! بلکه ولایت مثل بهار می‌ماند که سعی می‌کند ما از دورن شکفته شویم. قصه ولایت مثل درخت کریسمس نیست که هدایا را به درخت آویزان کند، بلکه مثل بهار است که هوا عوض می‌شود و شکوفه‌ها از دل درخت بیرون می‌زند. اما در جهان غرب، همه چیز تحمیلی است. بعد از اینکه عقیده و علاقه و فکر را به تو تحمیل کردند، رفتار تو را آزاد می‌گذارند و بعد هم ادعا می‌کنند: در اینجا آزادی وجود دارد!»

- بنده می‌دیدم، بسیاری از کسانی که خودشان در غرب زندگی کرده بودند و فضای آنجا را لمس کرده بودند، خیلی راحت این حرف را قبول می‌کردند اما وقتی در کشور خودمان همین سخن را برای بعضی‌ها می‌گویم، قبول نمی‌کنند چون در آن فضا قرار نگرفته‌اند و این تحمیل‌ها را نچشیده‌اند.

راه تحقق همه شعارهای خوب چیست؟/ ولایت به انسان‌ها میدان می‌دهد استعدادهای‌شان را شکوفا کنند و رقابت کنند/ غرب اجازه رقابت آزاد را نمی‌دهد

- شعارهای خوبی که غربی‌ها دارند غالباً اینهاست: «آزادی، خلاقیت، شکوفا شدن استعدادهای انسان‌ها، رقابت آزاد» یا اینکه «چیزی به کسی تحمیل نشود؛ نه عقیده، نه فکر و نه رفتار» یا اینکه «حقوق انسان‌ها مراعات شود» یا «محبت بین انسان‌ها رواج پیدا کند» خُب شما بگویید که اینها چگونه به دست می‌آید و این شعارها چگونه محقق می‌شود؟ آیا اگر همه با هم تصمیم بگیرند، آدم‌های خوبی بشوند، این شعارها محقق می‌شود؟ باید دید که قدرت دست چه کسانی است که نمی‌گذارد هیچ‌وقت آن تصمیم جمعی تحقق پیدا کند؟
- ولایت به انسان‌ها میدان می‌دهد و آزادی آنها را تأمین می‌کند تا استعدادهای‌شان را شکوفا کنند، و با هم رقابت کنند. چرا در زمین بازی (مثل فوتبال) داوری «مطلقه» است؟ برای اینکه اجازه بدهد اینها درست با همدیگر رقابت کنند. و ما معتقد هستیم که غرب اجازه رقابت آزاد را نمی‌دهد؛ یعنی این ادعایی که درباره «رقابت آزاد» دارند، دروغ است! همه دنیا هم می‌دانند که این ادعا دروغ است. اگر کسی بخواهد در رقابت از آنها جلو بزند، آنها نمی‌توانند تحمل کنند و به هر شیوه‌ای سعی می‌کنند جلوی او را بگیرند، تا حدی که قتل عام راه می‌اندازند، تروریست‌ها و آدم‌خوارها را به آن کشور اعزام می‌کنند تا او را نابود کنند.

کدام آیه قرآن سبب اسلام اکثر یهودیان مدینه شد؟/ آیه‌ای که معنای صحیح ولایت را توضیح داد

- همانطور که گفتیم شرط اجتماعی رسیدن به زندگی بهتر «ولایت» است. یکی از آیاتی که ولایت را توضیح می‌دهد، این آیه قرآن کریم است که می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب/۶) یعنی پیغمبر (ص) بر جان‌های مؤمنین ولایت دارد، و حقیقت در تصرف دارایی‌های مؤمنین از خود مؤمنین بالاتر است. یعنی پیغمبر (ص) صاحب اختیار مؤمنین است.
- یهودی‌های مدینه در مقابل دعوت پیغمبر (ص) مقاومت داشتند و مسلمان نمی‌شدند و می‌گفتند: ما از کجا بفهمیم که ایشان همان آخرین پیامبر موعود است؟ وقتی که این آیه قرآن نازل شد، اشکال‌شان بیشتر شد. گفتند: اینکه «شما صاحب اختیار مردم هستید» معنایش چیست؟ یعنی ما هرچه درآمد داشته باشیم، مال شما می‌شود؟ رسول خدا (ص) در جواب آنها فرمودند: ماحصل این آیه قرآن این است که وقتی از دنیا رفتی، اگر بدهی به جای گذاشتی و مالی نداشتی که بدهی ات از آن پرداخت شود- به عهده من، و اگر ارثی به جای گذاشتی، مال ورثه‌ات؛ این معنای این است که من صاحب شما هستم. (مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ مَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضِيَاعًا فَعَلَىٰ وَآلِهِ؛ تفسیر قمی/ ۱۷۶/۲) (همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع، أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: أَنَا أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ عَلَىٰ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ بَعْدِي، فَفِيْلَهُ: مَا مَعْنَىٰ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: قَوْلُ النَّبِيِّ ص: مَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضِيَاعًا فَعَلَىٰ وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ؛ کافی/ ۴۰۶/۱)

- در تاریخ آمده است که وقتی یهودیان مدینه، این تفسیر پیغمبر اکرم(ص) برای آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب/۶) را شنیدند، قاطبه آنها مسلمان شدند (وَقَالَ الصَّادِقُ ع وَكَانَ إِسْلَامُ عَامَّةِ الْيَهُودِ بِهَذَا السَّبَبِ؛ تفسیر قمی/۱۷۶/۲) یهودیان گفتند پس در این صورت ما خیالمان راحت می‌شود چون اگر یک وقت در زندگی، تجارت و کسب و کار، شکست خوردیم، آقا و صاحبی داریم که می‌فرماید: «من هستم، من برایت تضمین می‌کنم، برو تلاش کن و اگر شکست خوردی من جبران می‌کنم» الان دیگر خیالمان راحت شد، بیمه شدیم.

اینکه نظامات اجتماعی و حقوقی ما شبیه غربی‌ها شود، علامت خوشبخت نشدن ماست

- من در مورد بیمه و خیلی چیزهای دیگر نمی‌خواهم صحبت کنم، ولی ما زندگی بدی برای خودمان طراحی کرده‌ایم. اینکه نظامات اجتماعی و حقوقی ما شبیه غربی‌ها شود، علامت خوشبخت نشدن ماست؛ این‌شاءالله یک روزی نظامات اجتماعی و حقوقی ما اسلامی و ولایی طراحی شود.
- در روایت هست، بخشی از «زیادی»های اموات را-دقت کنید که اولاً «بخشی از» ثانیاً «زیادی‌های اموات خودت»- را به امام جامعه می‌دهی. از طرف دیگر طبق روایت قبل و برخی روایت‌های دیگر، وقتی کم آوردی امام جامعه برایت جبران می‌کند. این گونه است که با ولایت می‌شود زندگی بهتر داشت.
- باید شرایط اجتماعی برای زندگی بهتر فراهم باشد. الان وقتی به یک جوان می‌گویید: «ازدواج کن» می‌گوید: «باید حداقل‌های زندگی‌ام فراهم باشد» اما در یک جامعه ولایی، نه فقط حداقل‌ها بلکه حداکثرهایش تأمین خواهد بود. حتی یک تاجر میلیاردی هم اگر ورشکست شود، ولی جامعه اسلامی آن را جبران می‌کند. یعنی این طوری نیست که فقط حداقل‌های زندگی او را تأمین کند(مثلاً یک خانه به او بدهد که بتواند زندگی کند) و بعد بگوید که «بقیه‌اش به من ربطی ندارد!» منتها برای رسیدن به این شرایط مطلوب در جامعه ولایی باید همه چیز سر جای خودش باشد. اگر سیستم پرداختی‌ها به ولایت درست باشد، طبیعتاً سیستم دریافتی‌ها از ولایت هم درست خواهد شد، که درباره این موضوع باید جداگانه صحبت کرد.

ولایت یعنی «از بالا تعادل را در جامعه ایجاد کردن» / روزی که همه مردم بفهمند ولایت شرط زندگی بهتر است، روز ظهور خواهد بود

- شرط فردی زندگی بهتر عقلانیت و «از بالا نگاه کردن» است. شرط اجتماعی زندگی بهتر نیز ولایت و «از بالا تعادل را در جامعه ایجاد کردن» است. این قدرت، باید وجود داشته باشد تا مردم بتوانند راحت زندگی کنند. این‌شاءالله یک روزی مردم به این نتیجه می‌رسند که این شرط زندگی بهتر است؛ و آن روز، روز ظهور خواهد بود. ولی امیدوارم این فهم و درک مردم، بعد از تحمل رنج‌های زیاد نباشد.
- مردم کوفه وقتی امیرالمؤمنین علی(ع) را از دست دادند، هنوز نمی‌فهمیدند چه خبر است؟! اما کم‌کم که زمان گذشت، بعد از معاویه و یزید، وقتی که نوبت به حجاج بن یوسف ثقفی رسید تازه متوجه شدند چه خبر شده است! آنها حتی در دوران یزید هم هنوز متوجه نشده بودند که چه خبر دارد می‌شود؟ شاید پیش خودشان می‌گفتند: حداکثرش این است که امام حسین(ع) را به شهادت رساندیم تا درگیری‌های ما کمتر شود و زندگی بهتری داشته باشیم!

مجازات کسانی که ولایت در دسترسشان باشد اما قدرش را ندانند

- در دوران حجاج بن یوسف ثقفی کار کوفیان به جایی رسید که فقط اتهام اینکه کسی علی بن ابیطالب (ع) را دوست دارد، کافی بود تا او را اعدام کنند، و محاکمه‌ای هم در کار نبود! و این ناامنی‌ها ادامه داشت و دیگر کسی روی خوش ندید. چون آنها ولایت در دسترسشان بود اما قدرش را ندانستند.
- چرا بزرگ‌ترین جنایت تاریخ بشریت یعنی قتل اباعبدالله‌الحسین (ع) به دست مردم کوفه‌ای رخ داد که پنج سال در حکومت امیرالمؤمنین (ع) زیر سایه امیرالمؤمنین (ع) زندگی کرده بودند؟ آنها در واقع به خاطر همان پنج سال، مجازات شدند چون در آن پنج سال امیرالمؤمنین (ع) بالای سرشان بود ولی قدرش را ندانستند، و ایشان را اذیت کردند؛ به حدی که حضرت سر به چاه می‌گذاشت!
- زندگی غم‌بار امیرالمؤمنین علی (ع) خیلی دردآور است و بخشی از غم و اندوه امیرالمؤمنین (ع) هم به خاطر این بود که حضرت زندگی آنها را از بالا نگاه می‌کرد و می‌دید که آنها چه رنجی در آینده خواهند کشید ولی آن مردم، خودشان نمی‌فهمیدند.
- واقعاً امیرالمؤمنین (ع) از دست مردم کوفه راحت شد. اما مردم کوفه بعد از امیرالمؤمنین (ع) تازه آغاز ناراحتی‌هایشان بود! حجاج بن یوسف ثقفی کسی بود که با جنایت، تفریح می‌کرد! یک نمونه از جنایت‌هایش این بود که وقتی می‌خواست غذا بخورد، می‌گفت: «یک کسی را بیاورید و جلوی من رگش را بزنید، و او در خون خودش دست و پا بزند، تا من به اشتها بیایم و غذا بخورم!» زندان‌هایی بدون سقف درست می‌کرد و افراد را عریان در آن گرمای شدید، در زندان‌ها می‌گذاشت و درش را گل می‌گرفت، و آن بدبخت‌ها در این زندان می‌ماندند و می‌پوسیدند و متعفن می‌شدند و می‌مردند.
- حجاج از یک طرف با جنایت‌هایش حکومت مروانین را تحکیم می‌بخشید، از آن طرف هم حسن بصری به مردم می‌گفت: «با دنیا کار نداشته باشید، دین با دنیا کار ندارد!» یعنی حسن بصری هم بخش عقیدتی ماجرا را در دست داشت و این دو نفر (حجاج بن یوسف و حسن بصری) با همدیگر حکومت مروانین را قدرت می‌بخشیدند.

